

فصلی در تاریخ نگاری اسلامی طبقات

نعمت الله صفریفروشانی(1)

فصلنامه تاریخ اسلام - شماره 4 - زمستان 79

گرچه کتب تاریخ نگاری، طبقات نگاری را یکی از اصیل ترین انواع و شعب تاریخ نگاری مسلمانان به شمار می‌آورد، اما در کمتر نوشته تاریخ نگاری می‌توان از میانی و مبادی این شعبه سراغ گرفت تا آنجا که حتی تعریف مفهوم محوری ((طبقه)) را در این کتب نمی‌توان یافت. از سوی دیگر، مقایسه حجم فراوان کتب طبقات نگاری در رشته‌های مختلف با حجم بسیار اندک مباحث مقدماتی این فن، چهره‌ای ناهمگون از آن را به نمایش می‌گذارد و با مراجعه به همین مباحث اندک، این نکته آشکار می‌گردد که این حدیث شناسان بودند که به جهت نیاز میرم خود به چنین مباحثی، اقدام به طرح میانی و مبادی طبقات نگاری، همچون تعریف طبقات و فواید و اشکالات آن نمودند. نوشته حاضر بررسی این مباحث را به همراه مباحثی همچون سبک‌های مختلف طبقات نگاری و پیشینه نگارش درباره مبادی طبقات نگاری به عهده گرفته است.

مقدمه

با پدید آمدن دسته بندی‌های سیاسی و به دنبال آن، پیدایش گرایش‌های مختلف کلامی در نیمه نخست قرن اول هجری و بخصوص در پایان آن، استفاده گروه‌های مختلف از سیره و سنت پیامبر اکرم(ص) به عنوان ابزاری برای اثبات حقانیت خود رشد فزاینده‌ای پیدا کرد.

این استفاده ابزاری، در آغاز در قالب‌هایی چون تقطیع گزارش‌های مربوط به سیره و سنت، و تنها بیان بخش سودمند آن در جهت منافع گروهی و تاویل آن گزارش‌ها صورت می‌گرفت که مسلمانان قبلاً در هر دو بخش آن، در مورد اولین منبع معارف خود، یعنی قرآن کریم، تجارب گرانمایی!! آموخته بودند؛ اما قالب سومی که به علل مختلف، اجرای آن در مورد قرآن کریم امکان پذیر نبود و به صورت گسترده‌ای در مورد سیره و سنت به کار گرفته شد، پدیده جعل بود. پدیده‌ای که گستره آن از همان آغاز محدود به سیره و سنت نشد. و به سراغ تاریخ و حوادث تاریخی نیز رفته و گزارش‌های فراوانی را خلق کرده است.

رشد روزافزون فتوحات مسلمانان و کوچ آن‌ها به سرزمین‌های تازه فتح شده و نیز بنیان گذاری شهرهای مهمی چون کوفه و بصره، باعث پدید آمدن پاره‌ای از تعصبات شهری در میان مسلمانان شد که این عنصر همانند تعصب قبیله‌ای و نسبی، توانست پدیده جعل را به خوبی در خدمت خود گیرد و علاوه بر بیان روایاتی در فضایل شهرها از زبان پیامبر اکرم(ص)، به جعل حوادث تاریخی در مورد آن‌ها نیز پردازد؛ همچنان که با ظهور شخصیت‌های مهم فقهی و کلامی، و هواداری شدید گروه‌های مختلف مسلمانان از آن‌ها، استخدام این پدیده در دستور کار قرار گرفت.

آنچه در این میان به رشد روزافزون این پدیده شتاب می‌بخشید، سایه سنگین نهی رسمی خلیفه دوم از تدوین حدیث بود که تا پایان قرن اول هجری بر سر جامعه اسلامی گسترانیده شده بود. سرانجام کار به جایی رسید که مورخان و محدثان هوشمند که در پی کسب حقیقت تاریخ اسلام و روایات نبوی بودند، تحمل نیاوردند و به فکر چاره افتادند و برای علاج این مشکل در اولین گام، مسأله اسناد را پدید آوردند؛ بدین ترتیب که هر گزارشگر سیره و سنت پیامبر اکرم(ص) باید گزارش خود را مستند به کسی کند که بی واسطه از او شنیده است تا آن که سلسله سند به شاهد عینی ماجرا منتهی شود.

این راه علاج توانست تا حدی از فعالیت جاعلان بکاهد(2) اما مشکل دیگر آن بود که بعضی از این جاعلان در جامعه اسلامی به عنوان استادان فن شناخته شده و افراد بی اطلاع از دروغگو بودن آن‌ها، روایات و گزارش‌های آنان را با ذکر سلسله سند در جامعه انتشار می‌دادند، و با گذر زمان و پدید آمدن نسل‌های دیگر، احوال آنان برای محدثان و مورخان ناشناخته می‌ماند. از این جا بود که گام بعدی برای جلوگیری از انتشار گزارش‌های دروغین برداشته شد، و آن پدید آوردن علمی با عنوان ((علم رجال)) بود که در آن احوال و صفات راویان و گزارش‌گران از جهاتی همچون راستگویی، قدرت ثبت و ضبط و... بررسی می‌شد.

اما هنوز مشکل از جهت دیگر وجود داشت و آن این که: در موارد فراوانی، هرچند همه افراد سلسله سند مورد اطمینان بودند، اما نظم و پیوستگی زمانی و مکانی میان آن‌ها مورد تردید بود؛ به این ترتیب که با نقادی سلسله سند و روایات، این نتیجه به دست می‌آمد که امکان نقل بی واسطه یک راوی از راوی بعدی از نظر زمانی یا مکانی وجود ندارد؛ مثل آن که راوی اول در زمان حیات علمی راوی دوم که به عنوان استاد او در سلسله سند مطرح شده، به دنیا نیامده و یا کودک بی‌بش نبوده است؛ و یا آن که، آن دو در دو شهر مختلف می‌زیسته‌اند و هیچ‌گاه یکدیگر را ملاقات نکرده بودند.

از این جا بود که نیاز به ایجاد رشته‌ای دیگر احساس شد که در آن ضمن بیان تاریخ تولد و مرگ راویان، و یا حداقل تعیین زمان حیات علمی آنان، و نیز مشخص کردن سرزمینی که در آن به تعلیم و تعلم اشتغال داشته‌اند، آن‌ها را دسته بندی نموده و تشخیص امکان برقراری رابطه شاگردی و استادی را در سلسله سند فراهم آورد.

این رشته که به نام ((طبقات)) شناخته می‌شود، در حقیقت حلقه مکمل زنجیره ((اسناد)) و ((رجال)) بود که بدون آن، فایده آن دو به طور کامل به دست نمی‌آمد. روشن است که بستر پیدایش، و یا لاقط بستر رشد این رشته، سیره و سنت نبوی بود که دانشمندان اسلامی را در قرون اولیه واداشت تا با هدف حفظ احادیث نبوی و جلوگیری از تحریف و جعل، به

ایجاد و تکمیل آن پیردازند؛ هرچند بعدها صاحبان علوم دیگر همانند کلام، فقه، طب و... و البته نه با نظم و انضباط طبقات نگاری محدثین، به روش های گوناگون در علوم خود از آن بهره گرفته و مطالبی را به رشته تحریر در آوردند. مقاله حاضر به رغم سرمایه علمی اندک مولف آن، در نظر دارد تا مروری بر مبادی و مبنای این رشته، با توجه به نظرات دانشمندان شیعه و سنی داشته باشد، به این امید که صاحب نظران محترم با بزرگواری خود کاستی های آن و لغزش های نویسنده را متذکر شوند.

1- تعریف طبقات

ریشه واژه طبقات، یعنی ((طبق))، در لغت به معنای چیزی است که چیز دیگر را کاملاً می پوشاند، چنان که در تعریف آن چنین آمده است: ((الطبق غطاً کل شیء)). (3) این واژه در قرآن نیز به همین معنا به کار رفته است، چنان که می فرماید:

((الذی خلق سبع سماوات طباقاً)) (4)

کاربرد این کلمه در طبقات و مراتب اجتماعی افراد نیز هماهنگ با معنای لغوی آن می باشد، زیرا طبقه بالاتر در حقیقت نوعی پوشش (به واسطه تفوق) نسبت به طبقه پایین تر دارد، چنان که حضرت علی(ع) همین معنا را در خطاب خود به مالک اشتر به کار برده است:

((و اعلم ان الرعيه طبقات لا يصلح بعضها الا لبعض))

و در ادامه آن، حضرت(ع) به بیان بعضی از این طبقات اجتماعی همانند سپاهیان، قضات، کاتبان، بازرگانان، اهل ذمه و طبقه مسکینان می پردازد. (5)

هم چنین، کاربرد این واژه در مورد نسل های اصناف مختلف، همچون حاکمان و سلسله های حکومت گر و نیز دانشمندان رشته های مختلف علوم، نیز نوعی هماهنگی با معنای لغوی آن دارد، زیرا نسل متقدم به علت تقدم زمانی خود، در حقیقت نوعی برتری نسبت به نسل متاخر دارد که می توان با مسامحه آن را نوعی پوشش فرض نمود.

آن چه از بررسی این واژه به دست می آید آن است که ((طبقه)) در لغت به معنای گروه شبیه به هم به کار رفته است، و از این جا به اشتباه ابن الصلاح، که مورد تبعیت دیگران نیز قرار گرفته، پی می بریم که در تعریف لغوی طبقه چنین می گوید:

((الطبقه فی اللغة عبارة عن القوم المتشابهين)) (6).

و اما آن چه درباره معنای اصطلاحی این کلمه می توان گفت آن است که: گرچه قهرمانان اولیه این رشته، اشخاصی همچون هیثم بن عدی (م 207هـ)، واقدی (م 207هـ)، محمد بن سعد (م 230هـ) و خلیفه بن خیاط (م 240هـ) بوده اند که شخصیت تاریخی آن ها بر شخصیت حدیثی شان غلبه دارد، و نیز گرچه صاحب نظران علوم دیگر همانند کلام، فقه، طب، تفسیر، نحو... کتبی با عنوان طبقات در حرفه خود به رشته تحریر در آورده اند، اما این حدیث شناسان بودند که از غفلت دانشمندان دیگر علوم برای ارائه تعریفی از این کلمه، استفاده کرده و آن را اصطلاحی خاص برای علم حدیث قرار داده و در تعریف آن چنین بیان کردند:

((الطبقه قوم تقاربوا فی السن و الاسناد اوفی الاسناد فقط))؛ (7)

منظور از نزدیکی در اسناد، آن است که استادان روایی آن ها، ولو به صورت تقریبی، در يك زمان می زیسته اند.

این تعریف از سوی حدیث شناسان شیعه نیز مورد قبول قرار گرفت، چنان که شهید ثانی(ره) در تعریف این کلمه چنین می فرماید:

((الطبقه فی الاصطلاح عبارة عن جماعة اشتركوا فی السن و لقا المشایخ ثم بعد هم طبقه اخرى و هكذا))؛ (8)

دیگر حدیث شناسان شیعه نیز مشابه این تعریف را ارائه کرده اند. (9) آن چه در این تعریف باید مورد توجه قرار گیرد، کاربرد توأم اشتراک در سن و اشتراک در اسناد (لقا المشایخ) است، که این نشانگر آن است که هیچ يك از این دو قید نمی تواند به تنهایی ملاک تعریف قرار گیرد، زیرا گرچه معمولاً راویان يك طبقه دارای سنین نزدیک به هم می باشند، اما موارد بسیاری یافت می شود که راویانی به علت اشتغال به تحصیل زود هنگام یا دیر هنگام، تفاوت چشم گیری با هم شاگردان خود دارند، درحالی که از نظر مشایخ و استادان با هم در يك طبقه قرار می گیرند.

از طرف دیگر، ((اشترک فی الاسناد)) یا ((اشترک فی لقا المشایخ)) نیز نمی تواند به تنهایی ملاک تعریف قرار گیرد، زیرا در موارد فراوانی راویان دو طبقه مختلف در بعضی از مشایخ یا یکدیگر اشتراک دارند، درحالی که طبق اتفاق نظر طبقات نویسندگان، آن ها در يك طبقه جای نمی گیرند. به عنوان مثال، در میان روایت کنندگان از حضرت علی(ع)، به نام تعداد فراوانی از طبقه اصحاب، همانند زید بن ارقم، ابوسعید خدری، برابن عازب، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عباس، ابوهریره و جابر بن عبدالله انصاری برخورد می کنیم، درحالی که تعداد فراوانی از طبقه تابعین، همانند زر بن حبیش اسدی، مالک اشتر، ابوالاسود دثلی و سعید بن مسیب نیز از آن حضرت(ع) روایت نقل کرده اند. (10)

علاوه بر این که، این قید به تنهایی نمی تواند جامع افراد باشد، زیرا ممکن است راویان يك طبقه همانند طبقه تابعین دارای مشایخ روایی؛ یکسان نباشند؛ مانند آن که عمده شیوخ روایی بعضی از آن ها صحابی بوده، درحالی که عمده شیوخ عمده ای دیگر تابعی باشند؛ مثلاً عمده شیوخ روایی یکی از بزرگان تابعین، یعنی سعید بن مسیب (13-94هـ) اصحابی همانند عثمان، زید بن ثابت، ابوهریره، عایشه و ام سلمه می باشند، (11) درحالی که عمده شیوخ هم طبقه او، یعنی ابراهیم نخعی (م 95 یا 96هـ)، تابعینی همچون مسروق بن اجدع، (م 62 یا 63هـ)، علقمه بن قیس (م 61 یا 62هـ)، ربیع بن خثیم (م 61 یا 62هـ) و سوید بن غفله (م 80 یا 81هـ) بوده اند. و درباره او [ابراهیم نخعی] چنین گفته اند که در کودکی نزد عایشه رفت، اما روایتی از او نقل نکرد. (12)

اشکالی که بعضی از معاصران به این تعریف وارد کرده اند آن است که گاهی ممکن است سن و زمان حیات علمی روایان متقارب بوده، اما به عللی همچون بعد مکانی، طرق و یا اسنادهای آن ها مختلف باشد. مانند آن که به موارد فراوانی برخورد می کنیم که تابعان شامی از اصحابی نقل می کنند که تابعان بصری و کوفی از آن ها حدیثی شنیده اند، و بدین ترتیب نمی توانیم در مورد آن ها ادعای ((تقارب فی الاسناد)) بنماییم. (13)

اما این اشکال را می توانیم با این بیان دفع کنیم که منظور از ((تقارب فی الاسناد)) تنها یکسانی اسناد و به عبارت دیگر، مشابهت نیست، بلکه شامل هم طبقه بودن مشایخ روایی نیز می گردد؛ یعنی اگر دو تابعی (حال چه هر دو از یک شهر بوده و یا از شهرهای مختلف باشند) از افراد مختلفی از طبقه اصحاب نقل روایت نمایند به گونه ای که هیچ اشتراکی در نام استادان آن ها وجود نداشته باشد، باز ((تقارب فی الاسناد)) صادق است. اما وارد نبودن این اشکال مانع از آن نخواهد بود که کار اولین کتب طبقات، همانند طبقات ابن سعد که مولف، طبقات تابعین و پس از آن را بر اساس شهرهای محل سکونت آن ها تقسیم بندی نموده است، را تحسین نماییم؛ زیرا ناگفته پیداست که این عمل در تحصیل فایده طبقات نگاری موثر تر است، و شاید ملاحظه همین نکته باشد که بعضی را ناگزیر به آوردن عنصر ((تقارب مکانی)) در تعریف طبقات نموده با شد، به گونه ای، که از تعریف قبلی عدول نموده و تعریف زیر را ارائه کرده اند:

([الطبقه هم] طائفة من الرواه (اوالعلماء) تعاصروا زمنا كافيا و جمعت بينهم علاقة مکانیه او علمیه او قبلیه ما)) (14)

اما نکته ای که تذکر آن در پایان این بحث لازم است آن است که با مطالعه کتب طبقات نگاری و نیز نظرات دانشمندان این فن، نمی توان به تعریفی که جامع همه آن نظرات بوده و مقبول نزد همه طبقات نگاران باشد، دست یافت و شاهد این مطلب این که، بعضی از دانشمندان حدیث به این نکته اعتراف نموده اند که ممکن است یک روای به اعتبارات مختلف در طبقات متفاوت جای گیرد، چنان چه این الصلاح درباره انس بن مالک چنین می گوید، (15) و یا مثلا مجلسی اول، ابان بن ابی عیاش را از اصحاب طبقه نهم، دهم و یازدهم به حساب می آورد، (16)

2. سبک های طبقات نگاری

با بررسی کتبی که در رشته های مختلف با عنوان ((طبقات نگاری)) نگاشته شده است، در می یابیم که مولفین بعضی از آن ها بخصوص در رشته هایی غیر از حدیث و فقه، معنای اصطلاحی طبقات را در نظر نگرفته و با لحاظ معنای لغوی و توجه به نوعی تضایف در نسبت سنجی بین طبقات مختلف کتب خود را به نگارش در آورده اند؛ به عنوان مثال، ابن سلام جمعی در کتاب ((طبقات الشعراء)) (طبقات فحول الشعراء)، پس از تقسیم شاعران به شاعران دوره جاهلی و دوره اسلامی، در طبقه بندی هر دوره ملاک هایی چون جودت شعر، زیادی اشعار، نظر علما درباره آنان، و تشابه شعری آن ها با یکدیگر در نظر گرفته است، (17) بدون آن که در درون طبقات جاهلی و اسلامی به مسایلی چون تقدم و تاخر زمانی و رابطه استادی و شاگردی پردازد. حتی با کمی مسامحه می توان نوعی تضایف را در کتبی همانند ((التعریف بطبقات الامم)) قاضی صاعداندلسی مشاهده کرد که در آغاز با لحاظ ملاک هایی چون قلمرو حکومتی و سرزمینی، همه امت های روی زمین را به هفت گروه 1- ایرانیان 2- کلدانیان 3- یونانیان، رومیان، افرنگان و... 4- قبطیان 5- ترکان 6- هندیان و سندیان 7- چینیان، تقسیم نموده و آن گاه همه آن ها را در دو طبقه بزرگ تر توجه کنندگان به علوم (همانند هندیان، ایرانیان، یونانیان و...) و بی توجهان به علوم (مانند چینیان و ترکان که در عوض در صنایع مهارت دارند) جای داده است. (18)

از آن جا که قصد متمرکز ساختن بحث بر روی معنای اصطلاحی طبقه را داریم، این گونه کتب را از دایره بحث خارج نموده و به اصطلاح، آن ها را کتب طبقات نگاری به شمار می آوریم.

در این میان به دسته ای از کتب با عنوان طبقات برخورد می کنیم که صاحبان آن ها، کتب خود را با ترتیب الفبایی و ذکر اساتید و شاگردان به نگارش در آورده اند، بدون آن که عنصر دیگر طبقه، یعنی اشتراک گروهی (قوم تقاربوا)، را مد نظر قرار دهند. بدین ترتیب سزاوارتر آن است که این نوع کتب را کتب تراجم بنامیم، نه کتب طبقات و بدین گونه، کتب فراوانی که به عنوان طبقات شناخته می شوند، از جرگه کتب طبقات خارج می شوند، که در ذیل به نام تعدادی از آن ها اشاره می شود:

الجواهر المضمیة فی طبقات الحنفیه، ابن ابی الوفاء قرشی (696-775هـ)؛ طبقات الاولیاء، سراج الدین ابو حفص عمر بن علی بن احمد (723-804هـ)؛ غایه النهایه فی طبقات القراء، شمس الدین ابی الخیر محمد بن محمد جزری (823هـ)؛ طبقات النحاه و اللغویین، تقی الدین ابی قاضی شهبه اسدی شافعی (779-851هـ)؛ تاج التراجم فی طبقات الحنفیه، شیخ ابی العدل زین الدین قاسم بن قطلوبغا (879هـ)؛ بغیة الوعاه فی طبقات اللغویین و النحاه، عبدالرحمن سیوطی (849-911هـ)؛ (این کتاب همانند برخی دیگر از کتب تراجم، در آغاز به جهت تیمن و تبرک، اسامی محمد و احمد را ذکر می کند و سپس به ترتیب الفبایی می پردازد).

طبقات المفسرین، شمس الدین محمد بن علی الداودی (945هـ) و طبقات الحنابله، قاضی ابوالحسن محمد بن ابی یعلی الزبیدی، و در میان کتب طبقات شیعه می توان کتابی همانند ((معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواه)) نوشته سید ابوالقاسم خوبی را از این سنخ دانست که با آن که عنوان طبقات در آن به کار رفته، اما به گونه الفبایی تنظیم شده است.

هم چنین، کتبی که تنها پیوستگی زمانی را بدون طبقه بندی مشخص مدنظر قرار می دهد، نیز از بحث ما خارج می شوند، که از این نوع می توانیم به کتاب ((طبقات الشعراء)) نوشته عبدالله بن معتز (247-296هـ) و ((نزهة الالباء فی طبقات الادباء)) نوشته ابوالبرکات عبدالرحمن بن محمد بن ابی سعید انباری نحوی (577هـ) اشاره نماییم. و بالاخره، کتبی که ملاک زمانی طبقه را یک قرن، یعنی صد سال، قرار داده اند، و شرح حال دانشمندان هر قرن را بر اساس حروف الفبایی یا به ترتیب سال وفات و یا بدون ترتیب مشخص بیان کرده اند، نیز از محل بحث ما خارج است؛ زیرا یک قرن زمانی نیست که بتواند گروهی مشخص را در خود جای دهد، از این نوع کتب می توانیم کتب زیر را مثال بزنیم:

کتاب الذیل علی طبقات الحنابله لابن رجب، زین الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن شهاب الدین بغدادی (736-795هـ)؛ طبقات النسائین، بکریوزید (که نسائین قرن پانزدهم، از سال 1401-1406هـ، را علاوه بر قرون گذشته نیز ذکر می کند)؛ منیه الراغبین فی طبقات النسائین، سید عبدالرزاق کمونه الحسینی (که نسائین شیعه و سنی را از قرن اول تا چهاردهم مورد بررسی قرار می دهد)؛ الفتح المبین فی طبقات الاصولیین، عبدالله مصطفی مراغی (که به قول نویسنده کتاب، اولین کتابی است که زندگانی اصولیون اعم از شیعه و سنی را تا قرن چهاردهم ذکر می کند)، طبقات اعلام الشیعه، شیخ آغا بزرگ طهرانی؛

و موسوعه طبقات الفقهاء، جعفر سبحانی (تحت اشراف). اما کتبی که در دایره بحث باقی می ماند را می توان از جهت

سبک نگارش به سه قسم تقسیم کرد:

الف. کتبی که در آغاز با ذکر شماره طبقه، طبقات را دسته بندی کرده و سپس به ذکر دانشمندان به ترتیب حروف الفبا پرداخته و در ذیل هر نام، شماره طبقه او را نیز ذکر کرده اند.

کتاب شاخص در این سبک در میان اهل سنت کتاب تقریب التهذیب ابن حجر عسقلانی (773_852هـ) است که در آغاز طبقات راویان را از صحابه پیامبر اکرم (ص) تا ترمذی (م 279هـ) به چهار طبقه بزرگ صحابه - تابعین، اتباع تابعین و تبع الاتباع تقسیم نموده و سپس آن ها را به دوازده طبقه کوچک تر بخش نموده و هر طبقه را شماره گذاری کرده است؛ مثلاً صحابه را طبقه اول، تابعین بزرگ همچون سعید بن مسیب را طبقه دوم، تابعین متوسط مانند حسن بصری و ابن سیرین را طبقه سوم و... دانسته است. (19) در میان شیعه، دانشمندانی چون محمدتقی مجلسی، ابن ابی جامع عاملی و آیت الله بروجردی به این سبک عمل کرده اند؛ بدین گونه که مر حوم مجلسی طبقات محدثین از شیخ طوسی (385_460هـ) و نجاشی (450.372هـ) تا اصحاب امام حسین(ع) و امام علی(ع) را در دوازده طبقه تقسیم بندی کرده و طبقات را بر خلاف ابن حجر از پایین به بالا شماره گذاری نموده است؛ یعنی طبقه شیخ طوسی را طبقه اول و طبقه اصحاب امام حسین(ع) و امام علی(ع) را طبقه دوازدهم قرار داده است و سپس به ترتیب الفبا به ذکر راویان پرداخته و در ذیل نام هر کدام، شماره طبقه او را نیز ذکر کرده است. (20)

شیخ عبداللطیف بن علی بن احمد بن ابی جامع عاملی از شیخ مفید تا ابن ابی عمیر را به شش طبقه تقسیم نموده و هر یک را به نام مشهورترین در آن طبقه از قرار زیر نام گذاری کرده است:

1- طبقه شیخ مفید 2- طبقه شیخ صدوق 3- طبقه کلینی 4- طبقه سعد 5- طبقه احمد بن محمد بن عیسی 6- طبقه ابن ابی عمیر(21)

و آیت الله بروجردی طبقات راویان را از صحابه پیامبر اکرم(ص) تا طبقه شیخ طوسی (یعنی روایتی که سال وفاتشان حدود 450هـ می باشد) در دوازده طبقه تقسیم بندی کرده و در بعضی از طبقات به معاصران روایت اهل سنت نیز اشاره می نماید، اما متأسفانه در هنگام مرتب کردن سلسله اسانید کافی، شماره طبقات را ذکر نمی کند و سپس طبقات راویان شیعه از شیخ طوسی(ره) تا اسانید خود را به بیست و چهار طبقه تقسیم می کند که مجموع طبقات با دوازده طبقه پیشین به سی و شش طبقه می رسد. (22) و بدین ترتیب خود را در طبقه سی و هفتم قرار می دهد. (23)

ب. کتبی که از همان آغاز بر اساس طبقه بندی و البته طبق ملاک های مختلفی که صاحبان آن ها در طبقه بندی دارند، سامان گرفته است و در ذیل هر طبقه نام روایت و محدثین آن طبقه آمده است.

بسیاری از کتب طبقات اهل سنت بر این منوال است، که از آن جمله می توانیم از کتبی همچون الطبقات الکبری، ابن سعد (م 230هـ) طبقات خلیفه بن خیاط (م 240هـ)، الطبقات مسلم بن حجاج نیشابوری (206_261هـ)، کتاب های الثقات و مشاهیر علمای الامصار ابن حبان بسنی (م 354هـ) تذکره الحفاظ ذهبی (م 748هـ)، طبقات المحدثین باصبهان و الواردین علیها، نوشته ابی النبی انصاری (274_396هـ) نام ببریم که معمولاً به تقسیم بندی طبقات در سه طبقه بزرگ اصحاب، تابعین و تابعی التابعین پرداخته و هر یک طبق ملاک های خود در دوران این سه طبقه بزرگ، طبقات کوچک تری را نیز ذکر می کنند. در این میان، بعضی از دانشمندان این رشته که قصد بررسی طبقات بعد از این سه دوره را دارند، به شماره بندی طبقات اقدام می نمایند که از این نوع می توان به کتابی همچون ((تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام)) ذهبی اشاره نموده که ضمن بررسی حوادث سیاسی اسلام، به طبقه بندی عصرهای زندگانی دانشمندان پرداخته و از سال وفات پیامبر اکرم(ص)، (11هـ) تا سال 640هـ را در 64 طبقه را تقسیم نموده و هر طبقه را شماره گذاری کرده است. او هم چنین در کتاب سیر اعلام النبلا در یک تقسیم بندی دیگری دانشمندان و اشراف، از تابعین تا زمان اسانید و شیوخ خود، را در 35 طبقه جای داده است. (24)

وی در کتاب دیگر خود که ((معرفة القران الکبار علی الطبقات و الاعصار)) نام دارد، قاریان قرآن را تا قرن ششم در دوازده طبقه تقسیم بندی نموده و شماره گذاری می کند و در هر طبقه معمولاً به ذکر نام افراد بر اساس تاریخ وفات آن ها می پردازد که آخرین قاری این کتاب در سال 539هـ وفات یافته است.

هم چنین بعضی از کتب ترتیب یافته برای طبقه بندی فقها نیز از این سبک پیروی کرده اند که در این میان می توانیم کتاب ترتیب المدارک و تقریب المسالك لاعلام مذهب مالک نوشته قاضی عیاض (م 544هـ) را شاهد بیاوریم که 1500 تن از فقهای مالکی شهرهای مختلف را تا زمان خود در ده طبقه با ذکر شماره تقسیم بندی می کند. (25)

و نیز بعضی از کتب طبقه بندی دانشمندان کلام در این سبک جای می گیرند که از آن جمله می توانیم از کتاب فرق و طبقات المعتزله نوشته قاضی عبدالجبار (م 415هـ) یاد کنیم که طبقات دانشمندان کلامی پیش از خود را در ده طبقه تقسیم بندی کرده و در طبقه اول خلفای چهارگانه و اصحاب را قرار داده و در طبقه دوم از شخصیت هایی چون حسن بن علیهما السلام نام می برد و در طبقات دیگر مشهورین متکلمین معتزلی را ذکر می کند و در بعضی از موارد نظریات آن ها را نیز مآورد، این ترتیب بندی از سوی احمد بن یحیی بن مرتضی (840.764هـ) در کتاب طبقات المعتزله مورد پیروی قرار گرفته و او در ادامه، قاضی عبدالجبار را در طبقه یازدهم و یاران او را در طبقه دوازدهم قرار داده است.

در میان کتب طبقات شیعه تنها به کتاب ((طرائف المقال فی معرفة طبقات الرجال)) نوشته سیدعلی اصغر جابلقی بروجردی (م 1313هـ) برمی خوریم که این سبک را به کار گرفته است.

مؤلف در این کتاب، اسانید و معاصرین خود را تا اصحاب پیامبر اکرم(ص) در 31 طبقه جای داده و طبقات را از پایین به بالا شماره گذاری کرده است؛ یعنی اصحاب در طبقه سی و یکم قرار گرفته اند. نویسنده در این کتاب، در درون هر طبقه دانشمندان شیعه را بدون هیچ گونه ترتیبی اعم از ترتیب الفبایی و یا ترتیب بر حسب سال وفات آورده است و در ترتیب بندی طبقات رابطه شاگردی و استادی طبقه پایین تر را به عنوان یک ملاک اصلی مورد نظر قرار نداده است.

ج. در این سبک پس از پایه ریزی طبقات مختلف، در هر طبقه یک شخصیت به عنوان محور قرار داده می شود و تنها به ذکر شاگردان آن شخصیت محوری پرداخته می شود، بدون این که روابط شاگردی و استادی هر طبقه با طبقه بعدی لحاظ گردد. ناگفته پیداست که این سبک تنها در نزد شیعه کاربرد دارد که می تواند بدون هیچ گونه اختلاف درون گروهی، ائمه خود را

به عنوان شخصیت های محوری هر طبقه مدنظر قرار دهد. دو کتاب ((رجال الطوسی)) تألیف شیخ ابوجعفر طوسی (460.385هـ) و رجال البرقی طبق این روش سامان یافته است، که مولف در آغاز به ذکر اصحاب پیامبر اکرم (ص) پرداخته و سپس یاران هر امام (ع) را برمی شمارد. در کتاب رجال برقی آخرین طبقه، روایت کنندگان از حضرت امام حسن عسکری (ع) می باشند، اما در رجال الطوسی مولف پس از ذکر اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام، بابی تحت عنوان ((من لم یرو عن واحد من الائمه علیهم السلام)) باز نموده و به ترتیب الفبا (هم چنان که در دیگر طبقات نیز این ترتیب رعایت شده است) به ذکر نام کسانی که به طور مستقیم روایتی از ائمه علیهم السلام نقل نموده و بیشتر آنان در زمان پس از غیبت صغری می زیسته اند، می پردازد. در میان سه سبک آن چه که بیشتر هدف طبقات نگاری محدثین را، که بررسی پیوستگی یا ناپیوستگی سلسله اسناد روایت است، تأمین می کند، سبک دوم است که گروه ها هر یک در طبقه خود قرار گرفته اند و یک حدیث شناس می تواند به آسانی رابطه شاگردی و استادی آن ها را تشخیص دهد.

هر چند سبک شناسی اول نیز این هدف را تأمین می نماید، اما از آن جا که افراد یک طبقه، به صورت یک جا ذکر نشده اند و تنها در ذیل نام افراد، طبقه آن ها نیز تعیین شده است، از محتوای اصلی طبقات نگاری فاصله می گیرد و در حقیقت، می توان آن را نوعی طبقات نگاری تغییر شکل یافته سبک دوم دانست که با اهدافی چون سهولت دسترسی به نام راویان پدید آمده است. اما در سبک سوم، راوشناس تنها می تواند به حدود عصر راویان مختلف پی ببرد، بدون آن که پیوستگی بین طبقات را به خوبی بشناسد. این سبک کارآیی خود را در روایت راویان از شخصیت های محوری به خوبی نشان می دهد؛ به عنوان مثال، به راحتی می توان دریافت که مثلا یاران امام حسن عسکری علیه السلام نمی توانند روایتی از امام صادق علیه السلام نقل نمایند. اما این که آیا می توانند از اصحاب امام صادق (ع) روایت نقل کنند یا نه، این سبک نمی تواند آن را بیان کند؛ زیرا این امکان وجود دارد که اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بتوانند از اصحاب سال خورده امام صادق علیه السلام نقل روایت نمایند.

3- ملاک های تعیین طبقه

طبقات نگاران مختلف برای تعیین طبقه، بر ملاک های یکسان، اتفاق نظر ندارند و در تعیین ملاک راه های مختلفی را پیموده اند. محمدبن سعد کاتب و اقدی (168-230هـ) در چینش کتاب طبقات خود پنج ملاک جنسیت، زمان، شرف، جغرافیا و علوروایه و الاسناد را مدنظر قرار می دهد.

او در آغاز بر اساس ملاک جنسیت، راویان مرد را از راویان زن جدا می کند و در کتاب هشت جلدی خود پس از جلد اول و بخشی از جلد دوم که به پیامبر (ص) اختصاص دارد، شش جلد دیگر را به مردان و جلد هشتم را به زنان اختصاص می دهد. تأثیر ملاک زمان را می توانیم در تقسیم بندی راویان به صحابه و تابعین مشاهده نماییم. هم چنین، در زیرطبقه های این دو طبقه نیز در مواردی به تأثیر این ملاک برخورد می نماییم؛ به عنوان مثال، وی طبقه پنجم صحابه را کسانی قرار داده که در هنگام وفات پیامبر اکرم (ص) از سن کمی برخوردار بوده اند.

منظور از ملاک شرف، فضیلت های راویان و نسب آن ها می باشد که بیشترین تأثیر این ملاک را در تقسیم بندی طبقه صحابه به پنج طبقه کوچک تر می بینیم؛ بدین گونه که در طبقه اول اصحابی را قرار داده که در جنگ بدر شرکت داشتند، و در هنگام ذکر نام آن ها شرافت در نسب را رعایت کرده است، بدین ترتیب که در آغاز به ذکر بنی هاشم و موالی آن ها و سپس بنی عبدشمس و... می پردازد.

و در طبقه دوم مسلمانان با سابقه ای را قرار می دهد که به عللی هم چون هجرت به حبشه نتوانستند در جنگ بدر شرکت کنند، اما در جنگ احد و جنگ های پس از آن تا جنگ خندق شرکت داشتند. در طبقه سوم شرکت کنندگان در جنگ خندق و جنگ های پس از آن تا فتح مکه را قرار می دهد. و طبقه چهارم را کسانی می داند که در فتح مکه و پس از آن مسلمان شدند و بالاخره، در طبقه پنجم کسانی را قرار می دهد که هنگام وفات پیامبر اکرم (ص) سن کمی داشتند.

ملاک جغرافیایی را در آغاز طبقه تابعین مشاهده می کنیم که ابن اسعد ابتدا آن ها را بر اساس شهرهای محل سکونتشان تقسیم بندی می کند و در این راستا به ترتیب راویان شهرهای مدینه، مکه، طائف، یمن، یمامه، بحرین در شبه جزیره عربستان و سپس راویان شهرهای کوفه، بصره، واسط، مدائن، بغداد در عراق و آن گاه راویان شهرهای خراسان، ری، همدان، قم در مشرق و بعد از آن راویان شهرهای شام و جزیره، مصر، افریقیه و اندلس در مغرب را ذکر می کند.

و اما پنجمین ملاک، یعنی ((علو الروایه و الاسناد))، را می توانیم به خوبی در ترتیب ذکر راویان تابعین هر شهر مشاهده نماییم؛ بدین ترتیب که مثلا هنگام ذکر تابعین شهر مدینه، راویانی که از ابوبکر و عمر روایت نقل کرده اند را بر ناقلان از عثمان و حضرت علی (ع) مقدم می دارد، و راویان از صحابه کوچکی همچون اسامه بن زید و عبدالله بن عمر را در طبقه دوم تابعین شهر مدینه قرار می دهد، همین طور، راویان از بزرگان تابعین را بر راویان از تابعین کوچک مقدم می دارد. (26)

خلیفه بن خیاط (م 240هـ) نیز در نگارش طبقات، از ملاک هایی چون زمان، نسب و جغرافیا استفاده می کند که البته در به کارگیری آن ها اختلاف نظرهایی با ابن سعد دارد. (27) پس از او، ابن حبان بستنی (م 354هـ) در کتاب مشاهیر علمای الامصار از دو ملاک زمان و جغرافیا بهره گرفت. اما طبقات نگاران بعدی جز به ملاک زمان، به ملاک های دیگر کمتر توجه کردند، زیرا نکته اصلی مورد توجه آن ها و بخصوص محدثینشان، رابطه استادی و شاگردی بین طبقات مختلف بود که به نظر آن ها تنها با ملاک زمان و تعیین سال وفات آن ها امکان پذیر بود و ملاک هایی چون نسب و جغرافیا در این جهت کارآیی نداشت.

البته چنان که اشاره شد، عامل جغرافیا نمی تواند در این راستا بی تأثیر باشد، زیرا با شناخت محل سکونت راوی و چگونگی حیات علمی او و نیز آگاهی از سفرهای او به نقاط دیگر می توانیم به امکان یا عدم امکان روایت نمودن او از راویان شهرهای دیگر پی ببریم و حق آن بود که این ملاک در کتب طبقات نگاری به طور جداگانه مورد توجه قرار می گرفت و شاید احساس این نقیصه بود که به همراه اموری همچون حس وطن دوستی، بعضی از طبقات نگاران را وادار نمود تا اقدام به طبقات نگاری محلی نمایند. از جمله کتبی که به این امر اختصاص دارند می توان از کتاب هایی همچون طبقات الشامیین نوشته ابوسعید عبدالرحمن بن ابراهیم (170-245هـ)، طبقات علمای افریقیه و طبقات علمای تونس نوشته ابوالعرب محمدبن

احمد تمیمی قیروانی (م 333هـ)، طبقات الجزیرین تألیف ابو عمرویه حسین بن محمد حرانی (م 318هـ)، طبقات المحدثین با صبهان و الواردین علیها نوشته ابوالشیخ عبدالله بن محمد بن جعفر اصفهانی (274_369هـ) و طبقات علمای بلخ تألیف ابواسحاق ابراهیم بن احمد بلخی (م 376هـ) یاد کرد. (28)

اما طبقات نگارانی که تنها بر ملاک زمان تکیه کردند، نتوانستند بر یک مفهوم مشخص از زمان اتفاق نظر داشته باشند. ولی می توان گفت که بیشتر آن ها معنایی معادل نسل (حیل) را از طبقه منظور می دارند که در میان آن ها همه آن هایی که طبقات اولیه را به دو طبقه اصحاب و تابعین، یا سه طبقه، یعنی به علاوه تابعی التابعین، و یا چهار طبقه، یعنی به اضافه تبع الاتباع تقسیم می نمایند، چنین معنایی را از طبقه در نظر دارند.

به نظر می رسد که علت اصلی در نظر گرفتن چنین معنایی از طبقه آن است که طبق این تقسیم بندی امکان ملاقات هر طبقه با طبقه بالاتر و برقراری رابطه استادی و شاگردی بین آن ها به صورت امری طبیعی وجود دارد. شاید بتون گفت که الهام بخش چنین تقسیم بندیای روایاتی است که اهل سنت از پیامبر اکرم(ص) نقل می کنند، که در این جا به ذکر یکی از آن ها می پردازیم:

عن ابن سعید الخدری رضی الله عنه قال: قال رسول الله(ص): یاتی علی الناس زمان فیغزو فنام من الناس فبقولون: فیکم من صاحب رسول الله(ص) فبقولون لهم: نعم فیفتح لهم ثم یاتی علی الناس زمان فیغزو فنام من الناس فیقال: فیکم من صاحب اصحاب رسول الله(ص) فبقولون: نعم، فیفتح لهم ثم یاتی علی الناس زمان فیغزو فنام من الناس فیقال: هل فیکم من صاحب من صاحب اصحاب رسول الله(ص) فبقولون: نعم فیفتح لهم. (29)

اما از آن جا که بعضی، تقسیم بندی نسلی را وافی به منظور طبقات نگاری ندیدند، هر یک از این طبقات چهارگانه را به طبقات کوچک تر تقسیم نمودند، بدون آن که ملاک مشخصی برای کار خود ارائه دهند؛ به عنوان مثال، حاکم نیشابوری (321_405هـ) طبقه اصحاب را به دوازده طبقه کوچک تر تقسیم می نماید که در طبقه نخست، اولین مسلمانان یعنی ابوبکر، عمر، عثمان و علی(ع) را قرار داده و طبقه دوازدهم را افرادی می داند که در حال خردسالی، پیامبر اکرم(ص) را در حجه الوداع و فتح مکه مشاهده کرده اند و برای این طبقه افرادی همچون سائب بن یزید و عبدالله بن ثعلبه را مثال می آورد. (30) پس از آن، طبقه تابعین را به پانزده طبقه کوچک تر تقسیم می نما یابد، (31) که چنان چه اشاره شد، شبیه این تقسیم بندی را در طبقات ابن سعد و خلیفه بن خیاط، اما در طبقاتی بزرگ تر، مشاهده می نماییم.

در این میان تعدادی از طبقات نگاران اقدام به تعیین فاصله زمانی مشخص برای طبقه نموده اند، اما در این جا نیز با هم اتفاق نظر ندارند؛ زیرا بعضی از آن ها مانند ذهبی هر طبقه را ده سال(32) و بعضی مانند ابن عباس، در قولی که به او نسبت داده شده، آن را بیست سال می داند(33) و ابن کثیر از قول برخی آن را چهل سال ذکر می کند. (34)

به نظر می رسد مستند قول اخیر حدیث منسوب به پیامبر اکرم(ص) باشد که می فرماید!

((امتی علی خمس طبقات، کل طبقه اربعون عاما فاما طبقتی و طبقه اصحابی فاهل علم و ایمان و اما الطبقة الثانية ما بین الاربعین الی ثمانین فاهل بر و تقوی)). (35)

البته در روایت دیگری که اهل سنت نقل کرده اند، طبقه در یک مرحله بر چهل و در مرحله دیگر بر هشتاد سال تطبق داده شده است. (36)

البته ابن جوزی این روایات را جعلی دانسته است. (37) شاید بتوان گفت یکی از علل اختلاف در تحدید زمانی طبقه، اختلاف در تحدید زمانی کلمه ((قرن)) است که در حدیثی از پیامبر اکرم(ص) آمده است و احتمالا منشأ فکر طبقه نگاری در میان مسلمانان شده است. آن حدیث چنین است:

((خیر امتی قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم...)) (38)

که البته در این جا این جوزی به علت وجود این حدیث در صحیح بخاری آن را از موضوعات به حساب نیاورده است. ابن منظور بعد از آن که در تعریف قرن، آن را به ((الامه تاتی بعد الامه)) تعریف کرده در تحدید زمانی آن اقوال مختلفی را همچون ده سال، بیست سال، سی سال، شصت سال، هفتاد سال، هشتاد سال (متوسط عمر مردم یک زمان) و صد سال ذکر کرده است. (39) شاید بتوان یکی از علمی ترین کارهای انجام شده در تحدید زمانی طبقات را شیوه آیت الله بروجردی دانست. ایشان اولاً با توجه به عمر متعارف اشخاص و ثانیاً با توجه به سن متعارف تحمل حدیث، فاصله زمانی بین اصحاب پیامبر اکرم(ص) تا زمان شیخ طوسی (385_460هـ)، یعنی آخرین مولف کتب اربعه شیعه، را به دوازده طبقه تقسیم می کند؛ با این بیان که اگر در روایتی که شیخ طوسی(ره) از پیامبر اکرم(ص) نقل می کند، همه افراد سند دارای عمری متعارف بوده و در سن متعارف تحمل حدیث کرده باشند، این سلسله سند دارای دوازده راوی می باشد. و سپس خود متذکر این نکته می شود که در صورت سال خورده بودن راوی یا فراگرفتن حدیث قبل از وقت متعارف آن، این ترتیب به هم خورده و تعداد روایت کمتر می شوند و در این هنگام سند در اصطلاح حدیث شناسان، عالی می شود. (40)

بدین ترتیب، با توجه به تولد شیخ طوسی در سال 385هـ، اگر او را در دهه سوم عمر خود دارای سن متعارف تحمل حدیث بدانیم و طبقه صحابه را از سال یازده هجری به حساب آوریم، با تقسیم تفاوت این دو بر عدد دوازده، رقمی در حدود 34 به دست می آید که می توانیم آن را تعیین تقریبی طبقه از نظر ایشان بدانیم. (41)

4- فواید و اشکالات طبقات نگاری(42)

الف. فواید

فواید طبقات نگاری را می توان در دو بخش تاریخی و حدیث شناسی(43) مورد بررسی قرار داد. در بخش تاریخی، کتب طبقات نگاری در رشته های مختلف علوم مورد توجه قرار می گیرند، اما در بخش حدیث شناسی تنها کتب طبقات نگاری محدثان بررسی می شود. فواید بخش تاریخی می تواند به سه قسمت دنیای اسلام، شهرها و کشورهای خاص و نیز رشته های مختلف علوم تقسیم شود. بررسی مجموع کتب طبقات نگاری در رشته های مختلف می تواند ما را از وضعیت علم و تمدن در دنیای اسلام در زمان های مختلف آگاه نموده و سیر صعودی یا نزولی آن را برای ما مشخص کند؛ کاری که از کتب تراجم صرف و یا تاریخ سیاسی برنمایند؛ زیرا بررسی گروهی و طبقاتی دانشمندان علوم

مختلف به صورت يك جا در آن کتب مشاهده نمی شود.

هم چنین، به گفته بعضی از معاصران، بررسی وضعیت اخلاقی دانشمندان از دیگر فواید این قسمت می باشد؛ زیرا فی المثل، با مطالعه اخلاق و رفتار طبقه ای مانند صحابه و مقایسه آن با طبقه تابعین، فضایل اخلاقی چون زهد، صداقت و... را در طبقه اول بیشتر مشاهده می کنیم. همین طور، با نسبت سنجی طبقه تابعین با طبقات بعدی، این صفات را در تابعین بارزتر می بینیم، و از این جا می توانیم به استنتاج کلی همچون نسبت معکوس گسترش اسلام با اخلاق در قرون اولیه اسلامی دست یابیم، (44) که بررسی علل این تناسب معکوس می تواند تحلیل گر تاریخی را در به دست آوردن اوضاع اجتماعی هر دوره و نیز تبیین روابط بین جریانات مختلف تاریخ همچون رابطه فتوحات و اخلاق در جامعه اسلامی یاری نماید. بررسی طبقات نگارهای محلی و نیز طبقات نگارهای عمومی همانند طبقات ابن سعد که در کتاب خود به بررسی طبقات مختلف دانشمندان در شهرها و کشورها پرداخته اند، می تواند ما را از کیفیت گسترش علم و اخلاق در نقاط مختلف دنیای اسلام آگاه نموده و توجه دانشمندان آن شهرها به علوم متفاوت در ادوار مختلف را برای ما بیان نماید.

طبقات نگارهای رشته های مختلف، همچون کتب طبقات الفقها و طبقات الصوفیه، سیر تطور آن رشته ها را در زمان های مختلف نشان داده و نقاط اوج و حضيض آن را برای ما روشن می سازد. به عنوان مثال، با بررسی کتب طبقات صوفیه در می یابیم که سیر نگارش این کتب از قرن سوم شروع شده، در قرن چهارم شکوفایی رسیده و در قرن پنجم مراحل رشد خود را پیموده و به اوج رسیده است. (45) و از این جا می توان مراحل توجه به صوفی گری در دنیای اسلام را تبیین نمود. و یا با بررسی سیر طبقات نگاری فقها، در می یابیم که آغاز طبقات نگاری فقهای مذاهب مختلف از قرن چهارم شروع شده و در هر قرن به رشد کتب طبقات نگاری مذاهب خاصی برخورد می کنیم که این مساله نشان گر تثبیت پدیده تلمذ در قرن چهارم و نیز بیان گر احتمالی رشد هر مذهب متناسب با کتب طبقات نگاری آن مذهب در ادوار مختلف می باشد. در بخش حدیث شناسی، فواید طبقات نگاری باید به دو قسمت فواید عام و فواید خاص تقسیم نماییم. مراد از فواید عام فوایدی است که طبق همه مبانی و مذاهب بر طبقات نگاری مترتب می شود. و فواید خاص فوایدی است که تنها طبق بعضی از مبانی یا مذاهب جریان می یابد.

در باب فواید عام شاید جامع ترین و بهترین عبارت از سخاوی (م 902هـ) باشد که می گوید:

و فائده الامن من تداخل المشتهين كالمتمقيين في اسم او كنيه و نحو ذلك و امکان الاطلاع على تبیین التديس و الوقوف على حقیقه المراد من العننه لمعرفة الحديث المرسل او المنقطع و تمییزه عن الحديث المسند. (46)

طبق این گفته، فواید طبقات نگاری در سه چیز خلاصه می شود:

1- جلوگیری از اشتباه در اسامی یکسان

در هنگام مراجعه اجمالی به علم رجال حدیث در می یابیم که در موارد زیادی روایان دارای اسامی یکسان می باشند و حتی در بعضی از موارد این یکسانی در نام های پدران و اجداد آن ها نیز مشاهده می شود و نیز گاهی کار به جایی می رسد که کنیه ها و القاب آن ها نیز یکسان است، و این امر باعث اشتباه افراد ناوارد در حکم به توثیق یا تضعیف روایان می شود. به همین جهت حدیث شناسان توجه خاصی به این مطلب نموده و حتی برخی از آنان مانند خطیب بغدادی تألیفی مستقل با نام ((کتاب المتفق و المفقوت)) پدید آورده اند. (47)

و ابن صلاح نوع پنجاه و چهارم از علوم حدیث را به این امر اختصاص داده و آن را چنین معرفی می کند.

((معرفة المتفق و المفقوت من الاسماء و الانساب و نحوهما)) (48)

شناخت طبقه روایان می تواند دانشمند رجالی را در تشخیص این افراد از یکدیگر کمک نماید؛ به عنوان مثال، در میان روایان اهل سنت دو راوی با نام ((اسماعیل بن ابان)) وجود دارد که اولی اسماعیل بن ابان وراق ازدی (م 216هـ) و موثق می باشد، و دیگری اسماعیل بن ابان غنوی (م 210هـ) و دروغگو بوده است. اولی از طبقه اول اتباع التابعین همانند سفیان ثوری نقل روایت می کند، در حالی که دومی از آخرین طبقه تابعین (بقایا التابعین) روایت نقل می نماید. (49)

هم چنین، در رجال شیعه به نام ((ابراهیم بن اسحاق)) برخورد می کنیم که مشترک بین دو نفر است؛ اولی را شیخ طوسی در طبقه اصحاب امام هادی علیه السلام جای داده و او را توثیق نموده است، (50) در حالی که دومی را در طبقه ((من لم یرو عن واحد من الائمة علیهم السلام)) قرار داده و او را ضعیف شمرده است. (51)

اما باید توجه داشت که این فایده تنها در صورتی محقق می شود که طبقات این گونه افراد متفاوت باشد و در صورت یکسان بودن طبقه، دیگر چنین فایده ای وجود ندارد؛ به عنوان مثال، ابن صلاح از چهار نفر نام می برد که همگی دارای اسم ((احمد بن جعفر بن حمدان)) بوده و در يك عصر می زیسته اند. (52)

2- امکان دستیابی به موارد تدلیس

اگر تدلیس را به معنای نقل حدیث يك راوی از راوی دیگر به گونه ای که راوی اول، راوی دوم را ملاقات نکرده باشد و نقل او برای مخاطب تو هم سماع مستقیم او را پدید ماورد، فرض نمائیم (53) در این صورت ممکن است بخشی از تدلیس به بحث ما مربوط شود؛ زیرا چنین تدلیسی شامل هر دو صورت هم طبقه بودن و هم طبقه نبودن دو راوی می گردد. اما اگر تدلیس را چنین معنا نماییم که: ((... هوان یروی عن لقیه او عاصره مالم یسمعه منه علمی وجه یوهم انه سمعه منه))، (54) در این صورت طبقات نگاری نمی تواند موارد تدلیس را مشخص نماید؛ زیرا هر دو راوی در يك طبقه بوده و امکان نقل وجود داشته است. چنین مواردی از تدلیس را باید از راه های دیگر کشف کرد.

3- کمک به تشخیص مصادیق عننه

در علم درایه، اصطلاح عننه به معنای آن است که پیوستگی بین افراد سند با کلمه ((عن)) برقرار شده باشد، بدون آن که عبارتی که دلالت بر سماع مستقیم یا غیر مستقیم روایان از یکدیگر نماید، در سلسله سند آورده شود. (55)

سند چنین حدیثی در واقع ممکن است یکی از دو حالت زیر را داشته باشد:

- 1- مسند: یعنی سلسله سند با پیوستگی تمام و بدون افتادگی، به معصوم برسد. (56)
- 2- مرسل: یعنی در سلسله سند افتادگی وجود داشته باشد.

حدیث مرسل خود دو گونه است:

الف. منقطع یا مقطوع

و آن حدیثی که تنها يك واسطه از سلسله سند آن افتاده باشد.

ب. معضل

آن حدیثی است که بیش از يك واسطه از سلسله سند آن افتاده باشد. (57) رجال شناسی با استفاده از طبقات نگاری می تواند در موارد ((عننه)) اولاً تشخیص دهد که آیا حدیث مسند است یا مرسل، و ثانیاً در صورت ارسال آیا منقطع است یا معضل. (58) از موارد استفاده فقهای شیعه از این مطلب می توانیم نمونه هایی را به عنوان مثال در عبارات امام خمینی (ره) ببینیم؛ مثلاً ایشان هنگام نقل سند روایتی که در آن علی بن محمد از عبدالله بن سنان نقل روایت می کنند، می فرمایند:

علی بن محمد از اساتید کلینی (م 329ه') است و او نمی توانسته عبدالله بن سنان را که از اصحاب امام صادق (ع) (م 148ه') بوده ملاقات کرده باشد... و این مطلب مسلم است که علی بن محمد و راویان هم طبقه او نمی توانند از عبدالله بن سنان و راویان طبقه او و حتی راویان واقع شده در طبقه پایین تر همانند ابن ابی عمیر و جمیل، روایت نقل نمایند. (59)

هم چنین، ایشان در مورد دیگر، امکان نقل حسین بن سعید از بکیر بن اعین و راویان هم طبقه او را بعید دانسته و از این جهت سند را ((مظنون الارسال)) به حساب می آورند. (60)

یکی از مهم ترین مسایل تاریخی که می توان آن را به عنوان ملحقات این بحث به حساب آورد، مسأله استناد پوشاندن خرقة بر حسن بصری (م 110ه') توسط حضرت علی (ع) (40ه') است که صوفیان به منظور مستند نمودن سلسله های خود به حضرت علی (ع) روی آن تأکید فراوانی می نمایند. درحالی که رجال شناسان، حدیث شنیدن حسن بصری از حضرت علی (ع) را رد می نمایند و گرچه ممکن است بین آن دو ملاقاتی انجام پذیرفته باشد، اما ناقلاً این ملاقات بر این نکته تأکید دارند که این مقالات در مدینه و در هنگام کودکی حسن بوده است و نه در سنی که خود صاحب سلك بوده باشد و بخواهد خرقة بپوشد. (61)

عبارات سخاو در فوائد طبقات با تلخیص از سوی درایه نگاران شیعه مورد استفاده قرار گرفت که از جمله می توانیم به عبارات شهیدثانی (911-965ه') و شیخ عبدالله مامقانی (1290-1351ه') اشاره نماییم. (62) اما عبارت آیت الله برو جردی تنها به یکی از فواید سه گانه یعنی فایده سوم، اشاره دارد. عبارت ایشان چنین است:

فائده العلم بالطبقات... هی العلم بارسال السنن او السقوط منه فیما اذاکان فیه من روی عن یكون بینه و بینه طبقتان و الظن به (ای بالارسال) او احتمالاً فیما اذکان بینهما طبقه واحده الاذاکان المروی عنه من عمر عمر طویلاً اوکان الراوی ممن شرع فی تحمل الحدیث قبل الزمان المتعارف اخذ... (63)

در پایان این بخش تذکر این نکته لازم است که در برخی از نوشته ها تا چهارده فایده و نتیجه برای طبقات نگاری بیان شده که یا به بحث ما مربوط نمی شود و یا آن که در فوایدی که ذکر شد مندرج می گردد. (64)

و اما در بخش فواید خاص می توانیم به امور زیر اشاره نماییم:

1- طبق مبنای قاطبه اهل سنت، صحابه همگی عادل بوده و حدیث آن ها دارای اعتباری می باشد، هرچند شناخته شده نباشند.

طبق این مبنا صرف دانستن این که يك راوی درون طبقه صحابه جای می گیرد، دارای فایده رجالی بوده و احادیث او را معتبر می سازد. (65)

2- بعضی از محدثین با راویان شهرهای مختلف رفتارهای متفاوتی دارند، به عنوان مثال، آن ها راویان بعضی از طبقات شهر مدینه را عمده ثقه دانسته و بالعکس، راویان شهرهایی مانند کوفه را ضعیف شمرده اند و از کوفه با عنوان ((دارالضرب)) یاد کرده اند؛ به این معنی که در آن جا جعل حدیث مانند ضرب سکه شیوع دارد. (66) طبق این مبنا شناخت شهر راوی با استفاده از طبقات نگاری محلی می تواند یارگر چنین محدثانی در حکم به اعتبار یا عدم اعتبار احادیث آن ها شود.

3- طبق مبنای بعضی از محدثان اهل سنت، منزلت اصحاب کوفی ابن مسعود بر اصحاب کوفی حضرت علی (ع) برتری دارد و بعضی از آن ها کار را به جایی رسانده اند که منکر وجود حتی يك فقیه در میان اصحاب حضرت علی (ع) شده اند و اصحاب آن حضرت (ع) را عمده مجهول دانسته اند، درحالی که اصحاب ابن مسعود را فقیه ترین مردمان بعد از صحابه به حساب آورده اند. (67) حال طبق این مبنا همین که مشخص شود که راوی از طبقه اصحاب ابن مسعود یا حضرت علی (ع) است، حکم روایات او مشخص می شود.

4- اگر مبنای رجالی شیعه در مورد اصحاب اجماع، و ثاقت همه اساتید و مشایخ آن ها باشد. (68) با استفاده از طبقات نگاری و دانستن این نکته که راوی در طبقه اساتید اصحاب اجماع قرار دارد، می تواند حکم به اعتبار روایات او بنماید.

5- اگر رجالی شیعه معتقد به ثقه بودن همه مشایخ روایی بعضی از ثقات همانند محمدبن ابی عمیر، صفوان بن یحیی و احمدبن محمدبن ابی نصر بزنطی باشد، با دانستن این که راوی در طبقه مشایخ چنین افرادی قرار دارد، می تواند اعتبار روایت آن ها را ثابت نماید. (69)

ب. اشکالات

به نظر می رسد علت اصلی اشکالات موجود در طبقات نگاری آن است که طبقات نگاران عمده با آن به عنوان يك علم مستقل و دارای ضوابط مشخص برخورد نکرده اند، بلکه هدف اصلی آن ها این بوده که با نوعی تقسیم بندی به شرح یا ذکر اندیشمندان علوم مختلف پردازند. حتی با وجود عنایت فراوان محدثان به آن و استفاده بالفعل و بالقوه از آن در رجال شناسی، با آن به عنوان علمی ضابطه مند برخورد نشده است، به گونه ای که تا قرن معاصر به کمتر کتاب مستقلاً

برخورد می کنیم که درباره این علم نگاشته شده باشد. حال با این مقدمه به ذکر اشکالاتی که در برخی از نوشته ها درباره این رشته آمده می پردازیم:

1- عدم ملاك های یکسان در طبقات نگاری(70)

چنان چه در بخش های قبل ملاحظه کردید، به کمتر موردی برخورد می نمایم که دو یا چند طبقات نگار ملاك واحد و تعریف شده ای را اساس کار خود در طبقات نگاری قرار دهند، بلکه هر يك از آن ها بنا به ذوق و سلیقه خود، حال چه بر اساس محدوده زمانی مشخص و یا نامشخص، به تقسیم بندی طبقاتی پرداخته اند،(71) که این امر پژوهش محققان را دچار اشکال می سازد، زیرا آن ها با مراجعه به کتب مختلف، در تعیین طبقات راویان دچار سردرگمی می گردند، به این علت که هر يك از طبقات نگاران بعضی از راویان را در طبقاتی ناهمگون با طبقات نگار دیگر جای داده اند.

2- تداخل طبقات

منظور از تداخل طبقات آن است که يك راوی بنا به علمی همچون سن زیاد، شروع به تحصیل در سن کم و یا سیر و سفرهای فراوان، در طبقات مختلف زمانی و مکانی جای گیرد.(72) این نکته از سوی رجال شناسان شیعه نیز مورد توجه قرار گرفته است، چنان چه به عنوان مثال، مجلسی(ره) درباره آدم بن متوکل می فرماید: طبقه اصلی او هشتم است، اما گاهی در طبقه نهم جای می گیرد.(73) و یا محدثی همانند ابان بن ابی عیاش را در طبقات نهم و دهم و یازدهم جای می دهد.(74) هم چنین، آیت الله بروجردي بسیاری از راویان را در دو طبقه یا بیشتر قرار می دهد. (75) البته چنان که مشاهده شد، علل اصلی این مشکل ریشه در امور تکوینی خارج از کنترل طبقات نگار دارد.

3- روزنتال

یکی از مهم ترین اشکالات کتب طبقات نگاری را دشواری دستیابی پژوهشگران، با ذهنیت تاریخی، به آن ها می دانند، زیرا یافتن شرح حال يك شخصیت در آن ها مستلزم دانستن طبقه او می باشد، که طبعاً برای بسیاری داشتن چنین اطلاعاتی مشکل است.(76) این اشکال را می توان با ترتیب دادن فهرست های الفبایی در پایان کتب طبقات نگاری به آسانی حل نمود، چنان چه هم اکنون این مسأله در چاپ های جدید بسیاری از این کتب، رعایت گردیده است.

5- پیشینه نگارش درباره مبادی و مبانی طبقات

منظور از مبادی و مبانی طبقات، پرداختن به اموری همچون تعریف طبقه به عنوان موضوع طبقات نگاری، هدف و فایده طبقات نگاری، ضرورت آن، عیوب و نواقص و راهکارهای برطرف کردن آن، نسبت سنجی بین طبقات نگاری و علوم دیگر، روش های طبقات نگاری، و به طور خلاصه، بررسی مبادی تصویری و تصدیقی طبقات نگاری می باشد، که شاید بتوان آن را با اصطلاح امروزی، ((فلسفه علم طبقات)) نامید.

البته باید توجه داشت که عبارت ((علم الطبقات)) عبارتی ابتکاری و اغراقآمیز است که جز به وسیله تنی چند از معاصران کار برد نداشته است(77) و متقدمان مانند ابن صلاح و شارحان کتاب او تنها طبقات را نوعی از علوم حدیث (نوع شصت و سوم) دانسته اند.(78) به نظر می رسد که کاربرد عبارت ((علم الطبقات)) متوقف بر منقح شدن مباحث فوق توسط متخصصان باشد، زیرا شفاف نشدن همین مباحث است که اختلافات فراوان طبقات نگاران را در تعریف طبقه و کیفیت و روش طبقات نگاری موجب گشته است و از همین روست که به کمتر کتب طبقات نگاری در علوم مختلف برخورد می کنیم که دارای تعریف مشابه از طبقه بوده و روش یکسانی را به کار برده باشد، و حتی در بسیاری از موارد با بد حسرت تعریف طبقه در يك یا دو سطر را از مولف ده ها جلد کتاب طبقات نگاری بر دل بنهیم و همین امر باعث شده است تا بسیاری از دانشمندان، کتب تراجم و شرح حال خود را نوعی طبقات نگاری بدانند و از کلمه ((طبقات)) در عنوان آن ها استفاده نمایند، درحالی که این کتب از اصول و مبانی اولیه طبقات نگاری بی بهره می باشد.

هرگاه از این مرحله گذشتیم و علمیت طبقات نگاری را ثابت کردیم، تازه وارد این مبحث می شویم که آیا ((طبقات نگاری)) علمی مستقل از علوم دیگر است و یا آن که علمی تابع و غیر مستقل می باشد که در هر مورد، اصول و مبادی آن تابع علمی است که به طبقات نگاری دانشمندان آن پرداخته است و برای مثال، طبقات نگاری در علوم حدیث دارای مبانی و روش های متفاوتی از طبقات نگاری در علوم تجربی همانند علم طب می باشد. به هر حال، با بررسی پیشینه نگارش درباره طبقات به این نتیجه می رسیم که حجم این نوشته ها در مقایسه با کتب طبقات نگاری طول تاریخ اسلام بسیار ناچیز و بلکه غیر قابل مقایسه می باشد و البته با این وصف، انتظار نوشته های مستقل در این عرصه، انتظاری کاملاً نابجا می باشد. چنان چه در واقعیت نیز به جز موارد بسیار معدود، آن هم در میان معاصران، به چنین چیزی برنمی خوریم. نکته جالب توجه در این میان آن که گر چه طبقات نگاری در خدمت علوم مختلفی در آمده است، اما این محدثان و نویسندگان علوم حدیث بودند که اقدام به تعریف مبادی علم طبقات نموده و بدین ترتیب به گونه ای این علم را به خود اختصاص دادند. برخی اولین اشاره به مبادی علم طبقات را در کتاب ((حاکم نیشابوری)) (405_321هـ) جستجو کرده اند(79) که به مباحثی همچون فرق بین تابعین و اتباع التابعین، تعریف روایت اکابر از اصغر، شناخت فرزندان صحابه، شناخت برادران و خواهران که همگی را وی روایات هستند، شناخت شهرهای راویان، شناخت موالی و اولاد آن ها و... پرداخته است.(80)

اما این تلاش توسط حدیث شناسان و علوم حدیث نویسان پس از او ابرتر ماند، به گونه ای که علوم حدیث نویس مشهوری همچون ابن صلاح ((معرفة طبقات الرواه و العلماء)) را به عنوان نوع شصت و سوم از علوم حدیث معرفی کرده و تنها در چند سطر به تعریف طبقه و توضیح آن پرداخته و در پایان، لزوم شناخت موالید و وفیات و راویان و اساتید و شاگردان آن ها را متذکر شده است.(81) و علوم حدیث نویسان پس از او و نیز شارحان کتابش همچون عراقی در ((التقید و الايضاح))، این

کثیر در ((اختصار علوم الحدیث)) و سیوطی در ((تدریب الراوی شرح تقریب النواوی)) به آوردن عین عبارت او و یا توضیح مختصر آن و یا حتی خلاصه کردن آن بسنده کرده اند. (82) البته در این میان نباید تلاش های مورخ معروف قرن نهم یعنی سخاوی (م 902هـ) را نادیده گرفت که در کتاب علوم حدیث خود یعنی ((فتح المغیث)) (و نه در کتاب تاریخ خود، یعنی الاعلان یا لتویخ لمن ذم التاریخ) علاوه بر یادآور شدن اهمیت طبقات و ذکر فواید آن، به نسبت سنجی بین آن و علم تاریخ پرداخته و چنین می گوید:

و بینة و بین التاریخ عموم و خصوص وجهی فیجتمعان فی التعریف بالرواه و ینفرد التاریخ بالحوادث و الطبقات بما اذا کان فی البدریین مثلاً من تأخرت و فاته عمن لم یشهدھا لاستلزامه تقدیم المتأخر الوفاہ و قد فرق بینھما المتأخرین بان التاریخ ینظر فیہ بالذات الی الموالید و الوفیات و بالعرض الی الاحوال و الطبقات ینظر فیھا بالذات الی الاحوال و بالعرض الی الموالید و الوفیات لکن الاول اشبه. (83)

در این جا در مقام نقد و بررسی این نسبت سنجی و تعیین صحت و سقم آن نیستیم و فقط این نکته را متذکر می شویم که از مقایسه بین علم تاریخ و طبقات شاید این نتیجه به دست آید که در نظر امثال سخاوی طبقات، مانند تاریخ، به منزله یک علم به حساب آمده است.

در میان معاصران اهل سنت تلاش های تازه ای در راستای نگارش درباره طبقات انجام شده است که حاصل آن را می توان در چهار بخش تقسیم بندی کرد:

الف. مقدمه های تحقیقی کتب طبقات نگاری پیشینیان که توسط محققان معاصر به نگارش در آمده است. از این بخش می توانیم نوشته های زیر نام ببریم:

- 1- مقدمه سهیل زکار بر ((کتاب الطبقات)) خلیفه بن خیاط (م 240هـ).
- 2- مقدمه طه احمدابراهیم بر ((طبقات الشعرا)) نوشته محمدبن سلام جمحی (139-231 یا 232هـ).
- 3- مقدمه محمدبن صامل السلمی بر کتابی با عنوان ((سلسله الناقص من طبقات ابن سعد (م 230هـ) جلد 1، الطبقة الخامسة من الصحابة).
- 4- مقدمه ابو عبیده مشهوربن حسن بن محمودبن سلمان بر کتاب ((الطبقات)) ابوالحسن مسلم بن حجاج نیشابوری (206-261هـ).

5- مقدمه محمود شاکر بر کتاب ((طبقات فحول الشعرا)) ابن سلام جمحی.
6- مقدمه حسین اسد بر ((سیر اعلام النبلا)) نوشته شمس الدین ذهبی.
7- مقدمه اکرم ضیا العمری بر کتاب ((طبقات المحدثین با صبهان و الواردین علیها)) نوشته ابی الشیخ انصاری (274-396هـ).
در این نوشته ها علاوه بر ذکر مطالبی همچون تعریف طبقات، فایده آن ها و اجمالی از سیر طبقات نگاری، به روش طبقات نگاری صاحب کتاب نیز پرداخته شده است.

ب. برخی از کتب که پیرامون علم حدیث و رجال به نگارش در آمده است. از این مجموعه می توان از کتاب هایی همچون ((بحوث فی تاریخ السنه المشرفه)) نوشته اکرم ضیا العمری، (84) علم الرجال نشیانه و تطوره من القرن الاول الی نہایه القرن التاسع)) نوشته مطر الزهرانی، (85) ((المدخل الی علوم الحدیث)) نوشته علی بن ابراهیم الحشیش (86) ((علوم الحدیث و مصطلحه)) نوشته صبحی صالح (87) نام برد.

ج. برخی از کتاب هایی که پیرامون تاریخ نگاری اسلامی به نگارش در آمده است. از این مجموعه می توانیم از کتاب هایی همچون ((علم التاریخ عند المسلمین)) نوشته فرانز روزنتال (88) و ((منهج البحث فی التاریخ و التدوین التاریخی عند العرب)) نوشته محمد عبدالکریم الوافی (89) نام ببریم. در این گونه کتب، از طبقات به عنوان یکی از شعب علم تاریخ نام برده شده و مباحث آن به طور بسیار مختصر مطرح گردیده و بیشتر به مورخین استفاده کننده از شیوه طبقات نگاری پرداخته شده است.

د. نگارش کتب مستقل

در این بخش فقط به کتاب ((علم طبقات المحدثین اهمیته و فواید)) نوشته اسعد سالم تیم برخوردار می نمایم. مولف در این کتاب که با زحمت و تلاش فراوان آن را سامان داده است، در چهار باب و یک ملحق به طرح مباحث خود می پردازد. در باب اول که آن را مدخل علم طبقات نامیده است، در چهار فصل به بیان مباحثی هم چون مفهوم طبقه، طبقات عامه و خاصه، مباحث علم طبقات و مصادر علم طبقات می پردازد.

باب دوم در مورد اهمیت علم طبقات می باشد که در سه فصل تنظیم گردیده است. فصل اول آن اختصاص به توجه خاص گذشتگان به علم طبقات دارد که در این راستا به ذکر شواهدی از عبارات آن ها می پردازد. فصل دوم به بررسی جایگاه علم طبقات در میان علوم مربوط به رجال شناسی پرداخته و به ارتباط آن با علومی همچون علم تاریخ محدثان، علوم مربوط به تمیز محدثان و شناختن محدثان مشابه از یکدیگر، علم جرح و تعدیل و علم تراجم اشاره می کند.

باب سوم، عنوان ((فوائد علم طبقات)) را به خود اختصاص داده و در سه فصل بیان شده است. فصل اول آن به بررسی فواید و مزایای طبقات نگاری می پردازد و فصل دوم اختصاص به ذکر فوائد طبقات نگاری دارد و در فصل سوم نتایجی که از علم طبقات به دست می آید، مورد بررسی قرار می گیرد. در باب چهارم، مولف به بررسی بنیان هایی که طبقات نگاری بر آن ها استوار شده و نیز اشکالات آن پرداخته و مطالب خود را در چهار فصل بیان می کند:

فصل اول به بیان اشکالاتی که طبقات نگاری با آن ها روبرو بوده اند، می پردازد. فصل دوم اختصاص به بیان اشکالات موجود در تعیین حدود طبقات دارد. فصل سوم مسأله تداخل طبقات در یکدیگر را مطرح می نماید، و فصل چهارم، به بیان بعضی از اشتباهاتی که طبقات نگاران مرتکب شده اند، می پردازد.

باب پنجم اختصاص به بررسی بعضی از کتب طبقات نگاری دارد که در سه فصل بیان شده است:

در فصل اول، تعدادی از کتب طبقات عامه بررسی می شود. منظور از کتب طبقات عامه کتب طبقات نگاری است که در آن طبقات محدثان همه نقاط مملکت اسلامی، و نه شهر یا کشوری خاص، ذکر شده است.

فصل دوم به ذکر تعدادی از کتب طبقات خاصه که درباره محدثان يك شهر نگاشته شده می پردازد، و در فصل سوم، به تعبیر خود، تعدادی از کتب شبیه به کتب طبقات نگاری را ذکر می نماید. منظور او از این کتب، نوشته هایی است که به ذکر و یا بررسی احوال گروهی از روایان همسان (از بعضی جهات) می پردازد، مثل کتبی که همه اساتید و شیوخ و یا شاگردان روایی يك محدث را بررسی می کند، که از جمله می توان به کتاب ((رجال عروه بن زبیر و جماعه من التابعین)) که توسط مسلم بن حجاج نگاشته شده است اشاره نمود؛ و یا مانند نوشته هایی که اختصاص به روایان يك قبیله دارد. هم چنین، کتب نگاشته شده در شناخت برادران و خواهران راوی (معرفه الاخوه و الاخوات) در این بخش مآید.

در بخش ملحق، مولف به بررسی نظام طبقات نگاری این حجر عسقلانی در تقریب التهذیب پرداخته و پس از تشریح آن، اقدام به بیان عیوب و نقایص آن می نماید.

در مجموع، گرچه بعضی از مباحث این کتاب به صورت خام و سطحی مطرح شده است و در بعضی از موارد مطالب زیر عنوان ها، انتظار اولیه خواننده را از عنوان پرطمطراق بر آورده نمی کند، و نیز تتبع ناقص مولف در بعضی از موارد مشهود است، اما باید انصاف داد که نویسنده این کتاب از ذهن جوانی برخوردار بوده و برای اولین بار به ذکر بعضی از مباحث این علم پرداخته است و در این جا باید اعتراف نماییم که با توجه به تبعی که نگارنده انجام داده، تا کنون بهترین نوشته در باب ((فلسفه علم طبقات)) می باشد. اما در میان شیعه، به نظر می رسد که اولین نگارش در باره طبقات را باید در اولین کتاب منظم آن در علم درایه یعنی کتاب ((الرعایه فی علم الدرایه)) تألیف شهید ثانی (911-965ه) جستجو کرد.

ایشان باب آخر کتاب خود را ((فی اسماء الرجال و طبقاتهم)) عنوان داده، و در سه فصل به مباحث آن پرداخته است؛ بدین ترتیب که فصل اول را اختصاص به نسل اول روایان داده و در آن مباحث مربوط به صحابی، تابعی و مخضرم را پی می گیرد. فصل دوم را درباره ملاقات و سن آن منعقد نموده و با بیان مباحثی همچون ((روایه الاقران))، ((روایه الاکابر عن الا صاغر)) و دیگر مباحث مرتبط با طبقات پرداخته است. و بالاخره، به فصل سوم عنوان ((فی طبقات الرواه)) داده و در آن مباحثی همچون فائده شناخت طبقات، ((موالید و وفیات))، ((شناخت موالی))، ((شناخت برادران و خواهران)) و ((شناخت و طن روایان)) را مطرح نموده است. (90)

اقتباس و پی گیری اندک مباحث شهید(ره) را می توانیم در کتب درایه پس از او مشاهده نماییم، که از آن جمله کتاب ((مقباس الهدایه فی علم الدرایه)) نوشته شیخ عبدالله مامقانی (1290-1351ه) (91) و ((نهایه الدرایه فی شرح الوجیزه)) نوشته سیدحسن صدرکاظمی عاملی (1272-1354ه) می باشد که چنان چه در بخش های پیشین اشاره نمودیم، در کتاب دوم، مباحث مفیدی همچون روش های مختلف رجال شناسان شیعه در طبقات نگاری و تعداد طبقات، به چشم می خورد. (92) هم چنین، در این راستا نباید از نقش مرحوم آیت الله بروجردی (1292-1380ه) غافل بود؛ ایشان پس از فراغت از بیان طبقات دوازده گانه روایان شیعه از صحابه پیامبر اکرم(ص) تا زمان شیخ طوسی، به طرح مباحثی هم چون مسأله تداخل طبقات، فائده دانستن طبقات و تقسیم روایان بعضی از طبقات به کوچک و بزرگ (صغار و كبار) پرداخته است. (93)

اما آن چه در این عرصه جای تأسف دارد، آن است که مولفین دائره المعارف های عظیم شیعی همانند معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواه)) و ((موسوعه طبقات الفقها)) که در قرن حاضر به عنوان طبقات نگاری عرضه گردیده اند، از این مباحث غافل مانده اند و در حقیقت، موضوع کتاب خود را بدون تعریف و بحث رها کرده اند، درحالی که یکی از مناسب ترین محل ها برای این گونه مباحث همین نوع نوشته ها می باشد.

پی نوشت ها:

1. دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامی.
2. البته مدتی بعد جاعلان آبدیده تر شدند و شروع به جعل حدیث با سلسله سند و آن هم سلسله سند صحیح، کردند.
3. ابن منظور، لسان العرب، تصحیح علی شیری (چاپ اول: بیروت، دارالحیا التراث العربی، 1408ه) ج 8، ص 120.
4. سوره ملک، آیه 3.
5. نهج البلاغه، صحنی صالح، نامه 53، فقره 43.41.
6. ابوعمر و عثمان بن عبدالرحمن شهروزی (ابن الصلاح)، مقدمه ابن الصلاح فی علوم الحدیث (چاپ اول: بیروت، دارالفکر، 1418ه)، ص 238. ((طبقه گروهی هستند که در سن و اسناد و یا فقط در اسناد به هم نزدیک هستند)).
7. عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی، تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی، تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف (چاپ دوم: المدینه المنوره، المکتبه العلمیه، 1392ه) ج 2، ص 381.
8. زین الدین بن علی شهید ثانی، الرعایه فی علم الدرایه، تحقیق عبدالحسین محمدعلی بقال (چاپ دوم: قم، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، 1413ه) ص 388.
9. ر.ک: عبدالله مامقانی، مقباس الهدایه فی علم الدرایه، تحقیق محمدرضا مامقانی، (چاپ اول: قم، موسسه آل البیت علیهم السلام لاحیا التراث، 1411ه) ج 3، ص 48 سیدحسن صدرکاظمی عاملی، نهایه الدرایه شرح الوجیزه للشیخ البهای، تحقیق شیخ ماجد غرباوی (قم، نشر مشعر، بی تا) ص 342.
10. جعفر سبحانی، (تحت اشراف)، موسوعه طبقات الفقها (چاپ اول: قم، موسسه امام صادق(ع)، 1418ه) ج 1، ص 9.
11. همان، ص 375.
12. همان، ص 273.
13. اسعد سالم تیم، علم طبقات المحدثین اهمیت و فوائده، (چاپ اول: ریاض، مکتبه الرشد للنشر و التوزیع، 1415ه) ص 7.
14. همان.
15. ابن الصلاح، همان.
16. محمدتقی مجلسی، روضه المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه، تصحیح شیخ علی پناه اشتهاردی و سیدحسین موسویکرمانی، (تهران، بنیاد فرهنگ اسلامی کوشانیور، 1399ه) ج 14، ص 325.
17. منیر سلطان؛ ابن سلام و طبقات الشعرا، (چاپ دوم: اسکندریه، منشیه المعارف، 1986) ص 143.

18. قاضی صاعداندلس، التعریف بطبقات الامم تاریخ جهانی علوم و دانشمندان تا قرن پنجم هجری، ترجمه و تحقیق غلامرضا جمشیدنژاداول، (چاپ اول: تهران، دفتر نشر میراث مکتوب، 1376) ص 59 (مقدمه مترجم)، جرحی زیدان نیز در کتاب ((طبقات الامم او السلاسل البشریه)) به گونه ای دیگر به تقسیم طبقات امم می پردازد.
19. شهاب الدین احمد بن علی (ابن حجر عسقلانی)، تقریب التهذیب، تحقیق محمدعوامه، (چاپ چهارم: حلب، دارالرشید 1412هـ) ص 75.
20. محمدتقی مجلسی، همان، ص 323 و ص 324 (شرح مشیخه الصدوق).
21. سیدحسن صدرکاظمی عاملی، همان، ص 102.
22. سیدمحمدحسین بروجردی، ترتیب اسانید الکافی، مقدمه محمد واعظزاده خراسانی، (چاپ اول: مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، بی تا) ص 111-113.
23. همان، ص 114.
24. شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، سیراعلام النبلا، تحقیق حسین اسد (چاپ چهارم: بیروت، موسسه الرساله، 1406هـ) ج 1، ص 9. محقق این کتاب معتقد است که اصل کتاب 14 جلد و حاوی 40 طبقه است، نه 13 جلد و 35 طبقه.
25. برای اطلاع بیشتر ر.ک: علی احمد الترابی (البشیر)، القاضی عیاض و جهوده فی علم الحدیث روایه و درایه (چاپ اول: بیروت، دارابن خرم، 1418هـ) ص 223.
26. محمد بن سعد، سلسله الناقص من طبقات ابن سعد الطبقه الخامسه من الصحابه، تحقیق محمد بن صامل السلمی، (چاپ اول: طایف، مکتبه الصدیق) ج 1، ص 63-66 (مقدمه محقق).
27. ابی عمر و خلیفه (ابن خیاط) کتاب الطبقات، تحقیق سهیل زکار (بیروت، دارالفکر، 1414هـ) ص 12 و 13 (مقدمه محقق).
28. اسعد سالم تیم، همان، ص 167-190.
29. ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح البخاری، تحقیق مصطفی دیب البغار، (چاپ پنجم: بیروت و دمشق: دار ابن کثیر و الیمامه، 1414هـ) ج 3، ص 1335، ش 3449.
- ترجمه: زمانی فرا می رسد که گروهی از مردم می جنگند و از آن ها می پرسند، آیا در میان شما کسی از اصحاب رسول خدا(ص) وجود دارد، و وقتی جواب مثبت می دهند، درها به روی آن ها گشوده می شود. سپس زمانی می آید که گروهی از مردم می جنگند و از آن ها پرسیده می شود که آیا در میان شما کسی هست که اصحاب پیامبر خدا را مصاحب بوه با شد، و وقتی جواب مثبت می دهند، درها به روی آن ها گشوده می شود آن گاه زمانی فرا می رسد که گروهی از مردم می جنگند و وقتی از آن ها پرسیده می شود که آیا در میان شما کسی هست که مصاحب کسانی بوده باشد که همراه اصحاب پیامبر را مصاحب بوده اند، جواب مثبت می دهند، پس درها به روی آن ها گشوده می شود.
30. ابوعبدالله محمد بن عبدالله (حاکم نیشابوری)، معرفه علوم الحدیث، (چاپ چهارم: بیروت، لجنه احیاء التراث العربی فی دار الافاق الحدیده، 1400هـ) ص 41-22.
31. همان، ص 42.
32. شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، تحقیق عبدالسلام تدمری، (چاپ اول: بیروت، دارالکتب العربی، 1409هـ) ج 1 (مقدمه محقق).
33. ابن منظور، همان، ص 121.
34. ابوالفداء، ابن کثیر، اختصار علوم الحدیث، تحقیق صلاح محمد عویصه (چاپ اول: بیروت، دارالکتب العلمیه، 1409) ص 209. عبارت ایشان پس از نقل روایت ((خیر القرون قرنی)) چنین است: ((ومنهم من یجعل کل قرن اربعین سنه)).
35. ابوعبدالله محمد بن یزید قزوینی (ابن ماجه) سنن ابن ماجه، تحقیق محمد فواد عبدالباقی (بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا) ج 2، ص 1349، ش 4058.
36. همان؛ روایت چنین است: ((... عن انس بن مالک عن رسول الله(ص)، قال امتی علی خمس طبقات فاربعون سنه اهل بر و تقوی ثم الذین یلونهم الی عشرین و مائه سنه اهل تراحم و تواصل ثم الذین یلونهم الی ستین و مائه سنه اهل تدابر و تقاطع ثم المعراج الهرج النجا النجا)).
- ترجمه: امت من پنج طبقه می شوند که هر طبقه ای چهل سال است، اما طبقه من و یارانم طبقه اهل علم و ایمان است و اما طبقه دوم که بین چهل و هشتاد است، اهل نیکی و پرهیزکاری هستند.
37. ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (ابن جوزی قرشی) کتاب الموضوعات، تحقیق عبدالرحمن محمد عثمان (چاپ دوم: بیروت، دارالفکر، 1403هـ) ج 3، ص 197.
38. ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری، همان، ش 3450. در روایت بعدی، ((خیر الناس قرنی)) آمده است.
- ترجمه: بهترین امت من همان ها هستند که در قرن من زندگی می کنند سپس آن ها که از پی اینان می آیند و سپس آن آنان که از پی آنان می آیند....
39. ابن منظور، همان، ج 11، ص 137.
40. سیدحسین بروجردی، همان، ص 111. عبارت عربی ایشان چنین است: ((المقدمه الثانیه فی بیان طبقات المحدثین: اعلم انک اذا نظرت الی الشیوخ الذین کانت لهم عنایه بالاحادیث المرویه عن رسول الله(ص) و من بعده من الائمة المعصومین صلوات الله علیهم و اشتغلوا برهه من اعمارهم بطلبها و اخذها عن تقدمهم من اساتذتهم و برهه اخری منها بروایتها لتلامذتهم الذین لم یدرکوا هولاء الاساتذه، و ترتبهم علی وجه یتمیز الشیوخ فی کل عصر عن التلامذه و جدت طبقاتهم من الصحابه الذین رووا الحدیث عن رسول الله(ص) الی عصر الشیخ الموفق ابی جعفر الطوسی، الذی هو آخر مصنفی الجوامع الاربعه من اصحابنا و قدوله سنه 385 و توفی سنه 460 فیما اذاکان جمیعهم قد عمر عمرا متعارفا و تحمل الحدیث فی سن یتعارف تحمله فیہ اثنتی عشره طبقه...)).
41. البته بعضی این مقدار را سی سال دانسته اند که متوجه نشدم آن را چگونه محاسبه کرده اند. (سید محمدرضا

- حسینی جلالی، المنهج الرجالی و العمل الرائد فی الموسوعه الرجالیه لسید الطائفه آیت الله العظمی البروجردی (چاپ اول: قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، 1320هـ) ص 97.
42. لازم به تذکر است که منظور از طبقات نگاری در این جا همان سه سبک طبقات نگاری است که در بخش های گذشته آن ها را پذیرفتیم، نه هر کتابی که عنوان طبقات را بر خود داشته باشد.
43. منظور از حدیث شناسی در این جا علوم مربوط به حدیث و اسناد آن است که علمی چون رجال و درایه را دربر می گیرد.
44. سالم تیم، ص 78.
45. ر.ک: محمد عبدالغنی حسن، زندگینامه ها، ترجمه امیره ضمیری، (چاپ اول: تهران، انتشارات امیرکبیر، 1362) ص 56 و 57.
46. شمس الدین محمد بن عبدالرحمن بن محمد سخاوی، فتح المغیث شرح الفیه الحدیث، تحقیق شیخ صلاح محمد محمد عویصه، (چاپ اول: بیروت، دارالکتب العلمیه، 1414هـ) ج 3، ص 292.
47. ابن الصلاح، همان، ص 218.
48. همان.
49. اسعد سالم تیم، همان، ص 45.
50. ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، رجال الطوسی، تحقیق جواد قیومی اصفهانی (چاپ اول: قم، موسسه النشر الاسلامی، 1415هـ) ص 383، ش 5635.
51. همان، ص 414، ش 5994.
52. ابن الصلاح، همان، ص 219.
53. ظاهر عبارت شهید ثانی(ره) در آغاز بحث تدلیس این معنا را افاده می کند؛ چنان چه می فرماید: ((... الراوی لم یصرح بمن حدیثه و او هم سماعه للحدیث ممن لم یحدیثه؛ همان، ص 143.
54. شهید ثانی، همان، ص 143.
- ترجمه: تدلیس (در اسناد) آن است که راوی از کسی که او را ملاقات کرده و هم عصر او بوده است، حدیث را که از او نشنید، به گونه ای نقل نماید که توهم شنیدن بی واسطه پدید آید.
55. همان، ص 99؛ ایشان در تعریف حدیث معنعن چنین می فرماید: ((هو ما یقال فی سنده فلان عن فلان من غیر بیان للحدیث و الاخبار و السماع)).
56. همان، ص 96: ((المسند هو ما اتصل سنده مرفوعا من راویه الی منتهاه الی المعصوم)).
57. همان، ص 137.
58. برای آگاهی از بعضی مثال های آن ر.ک: اسعد سالم تیم، همان، ص 86-84 و ص 92 و 93.
59. امام خمینی، کتاب الطهاره، تصحیح علی اکبر مسعودی (هم، چاپخانه مهر، بی تا) ج 3، ص 18.
60. همان، الرسائل (رساله فی الاجهاد و التقليد)، تزییلات مجتبی طهرانی، (قمر، موسسه اسماعیلیان، 1385هـ) ج 2، ص 109 و 110.
61. اسعد سالم تیم، همان، ص 57 و 58.
62. شهید ثانی، همان، ص 386؛ عبدالله مامقانی، همان، ص 319.
63. سیدحسین بروجردی، همان، ص 114.
64. اسعد سالم تیم، همان، ص 117-84.
65. اسعد تیم، همان، ص 52.
66. همان، ص 53.
67. همان، ص 56-55.
68. برای آشنایی با بعضی از منابع این بحث مراجعه شود به مقاله نگارنده تحت عنوان ((مبانی رجالی امام خمینی(ره))), مندرج در فصلنامه علمی، تخصصی علوم حدیث، شماره 14، ص 61.
69. اسعد سالم تیم، ص 75.
70. اکرم ضیا الحمزی، بحوث فی تاریخ السنه المشرفه (چاپ چهارم: مدینه منوره، مکتبه العلوم و الحکم، 1405هـ) ص 186.
71. اسعد سالم تیم، همان، ص 129.
72. همان، ص 135-138.
73. محمدتقی مجلسی، همان، ص 325.
74. همان.
75. سیدحسین بروجردی، همان، ص 113.
76. فرانز روزنتال، علم التاریخ عندالمسلمین، ترجمه صالح احمدالعلی، (بغداد، مکتبه المثنی، 1963م)، ص 135.
77. مانند اسعد سالم تیم در کتاب علم طبقات المحدثین و زیاد محمد منصور در مقدمه کتاب ((الطبقات الکبری لابن سعد...)).
78. ر.ک: ابن الصلاح، همان، ص 238.
79. اسعد سالم تیم، همان، ص 3 و 4.
80. حاکم نیشابوری، همان، ص 22، 41، 46، 48، 49، 152، 190، 196.
81. ابن الصلاح، همان.
82. اسعد سالم تیم، همان، ص 4.
83. شمس الدین محمد بن عبدالرحمن بن محمد، فتح المغیث، تحقیق شیخ صلاح محمد عویصه (چاپ اول: بیروت، دارالکتب

العلمیه، 1414هـ) ج 3، ص 292.

ترجمه: بین طبقات و تاریخ، نسبت عموم و خصوص من وجه و جود دارد، که ماده اجتماع آن دو در شناخت راویان است و ماده افتراق تاریخ از طبقات، بیان حوادث است و ماده افتراق طبقات از تاریخ در جایی پیش می‌آید که وفات يك راوی در طبقه متقدم مانند يك بدری، پس از وفات راوی طبقه متاخر، مانند کسی که در جنگ بدر شرکت نداشته، باشد، که در این هنگام در طبقات، شخص دارای طبقه متقدم مقدم می‌شود، اما در تاریخ، شخص متاخر الوفاه مایر می‌شود. تفاوتی که متاخران بین این دو گذاشته اند آن است که در تاریخ، بالذات به سال های تولد و وفات دقت می‌شود و حالات افراد بالعرض ذکر می‌گردد، اما در طبقات، بالذات به حالات راویان نگریسته می‌شود و بالعرض به سال های تولد و وفات. اما به نظر می‌رسد که تفاوت اولی به حقیقت نزدیک تر باشد.

84. ص 83-74.

85. ص 48-39 و 65-68.

86. ص 98-94.

87. 400-335 (چاپ بیستم: بیروت، دارالعلم للملایین).

88. ص 135-133.

89. ص 314-289.

90. شهید ثانی، همان، ص 402-338.

91. عبدالله مامقانی، همان، ص 48 و 319 و ج 6، ص 356-346.

92. سیدحسین صدرکاظمی عاملی، همان، ص 356-341.

93. سیدحسین بروجردی، همان، ص 113 و 114.